



Comparison and review of rhetorical opinions of Abdul Qahir Jorjani and Imam Fakhr Razi In the topic of rhetorical dedication and delay (Emphasizing negation of inclusion and inclusion of negation)

Elham Baboli Bahmeh¹, Abbas Eghbali^{2*}, Ali Najafi Ivaki³

¹Ph.D. Candidate of Arabic Language and Literature, Department of Humanities, University of Kashan, Isfahan, Iran

²Associate professor of Arabic Language and Literature, Department of Humanities, University of Kashan, Isfahan, Iran

³Associate professor of Arabic Language and Literature, Department of Humanities, University of Kashan, Isfahan, Iran

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
29/06/2020

Accepted:
02/05/2021

The difference in the views of Muslim thinkers in the field of rhetoric causes theorists to define the categories of rhetoric with their different approaches. To the extent that rhetoricians have given a different definition of a rhetorical category. The contexts and consequences of some of these approaches in Arabic rhetoric are undeniable with the separation of rhetoric from literary taste and the adoption of a rationalist approach. In light of the importance of the fact that there is a difference in the research methods of rhetorical scholars, the present article using a descriptive-analytical method, relying on Razi Theological-Philosophical Approach, tries to compare and critique the views of Abdul Qahir Jorjani (471 AH) and Fakhr Razi (606 AH) on the rhetorical dedication and delay, emphasizing negation of inclusion and inclusion of negation. The results of the study indicated that the two rhetoricians did not offer the same opinion in the definition of inclusion of negation and the same definition in the inclusion of negation. In general, it can be said that the consequence of Razi's theological-philosophical approach is obvious in his weak inference from Jorjani's Comments. The reason for this issue can be the contradictions that he required in defining Mandatory signification. Moreover, he is obliged to accept taste, which is the main foundation of Jorjani's theoretical foundations. On the one hand, this method led him to have multiple and contradictory definitions of the negation of inclusion. On the other hand, there are Quranic verses that do not agree with Jorjani's view in the negation of inclusion.

Keywords: Abdul Qahir Jorjani, Fakhr Razi, dedication, delay, the negation of inclusion, the inclusion of negation.

Cite this article: Baboli Bahmeh, Elham . Eghbali, Abbas. Najafi Ivaki, Ali. (2021). A New Reading of Watar's Novel with an Emphasis on the Model of Critical Discourse, Vol. 13, New Series, No.45, Autumn 2021: pages 41-60. DOI: 10.30479/lm.2021.13597.3060



© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University

***Corresponding Author:** Elham Baboli Bahmeh (PhD)

Address: Ph.D. Candidate of Arabic Language and Literature,
Department of Humanities, University of Kashan, Isfahan.

E-mail: aeghbaly@kashanu.ac.ir



فصلنامه علمی لسان مبین

(پژوهش زبان و ادب عربی)

شاپای چاپی: ۲۳۵۵-۸۰۰۲

شاپای الکترونیکی: ۳۵۱۶-۲۶۷۶



مقایسه و بررسی آراء بلاغی عبدالقاهر جرجانی و فخر رازی در مبحث تقدیم و تأخیر

(با تأکید بر نفی شمول و شمول نفی)

الهام بابلی بهمه^۱، عباس اقبالی^{۲*}، علی نجفی ایوکی^۳

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، گروه علوم انسانی، دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران. baboli.elham@yahoo.com

^۲ دانشیار زبان و ادبیات عربی، گروه علوم انسانی، دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران. aeghbaly@kashanu.ac.ir

^۳ دانشیار زبان و ادبیات عربی، گروه علوم انسانی، دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران. najafi.ivaki@yahoo.com

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۳۹۹/۰۹/۰۴

پذیرش:

۱۴۰۰/۰۲/۱۲

تفاوت نگاه اندیشمندان مسلمان در حوزه دانش بلاغت، سبب شد تا نظریه پردازان با رویکردهای مختلف خود به تعریف مقوله‌های بلاغت بپردازند؛ تا جایی که بلاغت دانان از یک مقوله بلاغی، تعریفی متفاوت ارائه داده‌اند. زمینه‌ها و پیامدهای بعضی از این رویکردها در بلاغت عربی با جدایی بلاغت از ذوق ادبی و اتخاذ رویکرد عقل‌گرایانه انکارناپذیر است. در پرتو اهمیت مسأله که اختلاف در شیوه تحقیق دانشمندان حوزه بلاغت است، مقاله حاضر می‌کوشد به روش توصیفی - تحلیلی به مقایسه و نقد دیدگاه عبدالقاهر جرجانی (۴۷۱ هـ) و فخر رازی (۶۰۶ هـ) با تکیه بر رویکرد کلامی - فلسفی رازی در مبحث تقدیم و تأخیر با تأکید بر باب نفی شمول و شمول نفی بپردازد. نتایج بررسی حاکی از این است که دو بلاغت‌دان در تعریف شمول نفی هم‌عقیده و در نفی شمول تعریف یکسانی ارائه نداده‌اند که در نگاه کلی می‌توان گفت که پیامد رویکرد کلامی - فلسفی رازی در ضعیف بودن استنباط او از کلام جرجانی نمایان است و علت آن، تناقض‌گویی‌هایی است که وی در تعریف دلالت التزامی دارد و اینکه در نفی شمول با استناد به خطاب، ملزم به پذیرش ذوق می‌شود که شالوده اصلی مبانی نظری جرجانی است، این روش او باعث شد از نفی شمول تعریف‌های چندگانه و متناقضی ارائه دهد؛ از سویی دیگر، آیاتی در قرآن وجود دارند که با نظر جرجانی در نفی شمول سازگاری ندارند.

کلمات کلیدی: عبدالقاهر جرجانی، فخر رازی، تقدیم، تأخیر، نفی شمول، شمول نفی.

استناد: بابلی بهمه، الهام، اقبالی، عباس، نجفی ایوکی، علی. (۱۴۰۰). مقایسه و بررسی آراء بلاغی عبدالقاهر جرجانی و فخر رازی در مبحث تقدیم و تأخیر (با تأکید بر نفی شمول و شمول نفی)، سال سیزدهم، دوره جدید، شماره چهل و پنجم، پاییز ۱۴۰۰، ص ۶۰-۴۱.



DOI: 10.30479/lm.2021.13597.3060

حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

* - نشانی پست الکترونیکی (نویسنده مسؤول): aeghbaly@kashanu.ac.ir

۱. مقدمه

مباحث بلاغی از قدیم تاکنون، نظریه‌ها و دیدگاه‌های مختلف و بحث‌برانگیزی را به خود اختصاص داده‌اند. در حوزه دانش بلاغت انسان‌ها سعی دارند با استفاده از ظرفیت‌های این علم، مفاهیم موردنظر خود را به بهترین روش‌ها و زیباترین الفاظ به دیگران انتقال دهند؛ بنابراین تحلیل معناشناسی یا ترتیب معنوی در اسلوب‌های گوناگون بلاغت برای غرض و هدفی خاص از اهمیت فراوانی برخوردار است. این علم که یکی از پر نظریه‌ترین علوم محسوب می‌شود، همواره با اختلاف روش و شیوه تحقیق نظریه‌پردازان حوزه بلاغت مواجه بوده است و ممکن است در یک موضوع واحد و مقوله بلاغی، دانشمندی دیدگاه و رأیی داشته که با نظر دانشمندی دیگر متفاوت باشد. بازتاب این اختلاف دیدگاه‌ها در دانش بلاغت شکل‌گیری دو رویکرد متفاوت بوده است؛ «عده‌ای از بلاغت‌دانان (ابن‌أثیر، ابی‌هلال عسکری، ابن‌سنان خفاجی، عبدالقاهر جرجانی...) گرایشی ادبی بر کتبشان سایه افکنده است و گروهی دیگر (قدامه بن جعفر، فخر رازی، سکاکی، قزوینی و...) گرایشی فلسفی و عقلی دارند؛ از این رو، شاهد دو نگاه متفاوت در بلاغت عربی هستیم؛ یکی نگاه ذوقی- ادبی و دیگری نگاه عقل‌گرایانه به بلاغت.» (فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۲۳)

از ویژگی‌های بارز رویکرد کلامی- فلسفی؛ «تقسیم‌بندی‌های عقلی مباحث، جامع و مانع بودن تعاریف اصطلاحات، استفاده از سبک متکلمین در طرح موضوعات و کاربرد فراوان اصطلاحات فلسفی و منطقی است.» (مطلوب، ۱۹۹۹: ۳۱) از خصوصیات دیگر این مکتب می‌توان به «کاربرد اندک شواهد شعری، آیات قرآنی، بسنده نمودن به یک مثال برای اثبات یک قاعده بلاغی و تکیه بر مباحث عقلی و استنباط اشاره کرد.» (حسین، ۲۰۰۱: ۱۳)

«شاید اهتمام برخی از این اصحاب به تلخیص کتاب‌های بلاغی پیشینیان با هدف کاستن از شواهد شعری و قرآنی و اکتفا به کوتاه‌ترین شواهد از تأثیرات گرایش عقلی آنان است.» (مطلوب، ۱۹۹۹: ۳۱)

فخر رازی، عالم و متکلم قرن ششم و صاحب کتاب "نهاية الإيجاز في دراية الإعجاز" از نخستین کسانی است که به این گونه تلخیص‌ها روی آورده است و بلاغت را از تحلیل‌های ادبی که ریشه در گرایش‌های ذوقی دارند، دور کرده است و در سوق دادن بلاغت به سمت منطق و فلسفه نقش زیادی دارد که این روش او، سرمشق بلاغت‌دانی همچون سکاکی قرار گرفت.

رویکرد ادبی در بلاغت با معیار ذوقی - اکتشافی، همراه با خلاقیت‌های ادبی و به دور از چارچوب‌های تحمیلی شناخته شده است. «قرآن کریم از مهم‌ترین عواملی است که سبب ظهور این رویکرد شده است، رویکردی که به موضوعات بلاغی، رنگ ادبی بخشید. علاوه بر قرآن، شاعران و نویسندگان نیز تأثیر بسزایی در گسترش مکتب ادبی داشته‌اند. مکتبی که ظهور و گسترش آن بازتاب‌انگیزه‌های منطقی، فلسفی و علم کلام نبود. از ویژگی‌های این رویکرد، می‌توان به اجتناب از تقسیم‌بندی عقلی و مسائل فلسفی، استفاده از اسلوب‌ها و عبارات سهل و قابل‌فهم و کثرت شاهد مثال‌های ادبی (نثر و شعر) اشاره کرد.»

(سلامه: ۲۰۰۸: ۸۱ - ۸۶) در این رویکرد که عنصر اساسی در آن، بهره بردن از ذوق سلیم است، جایگاه عبدالقاهر جرجانی در به اوج رساندن آن چشمگیر است. وی نظریه نظم خود را در دو کتاب "دلائل الإعجاز" و "أسرار البلاغه" با معیار قرار دادن عنصر ذوق و استناد به آیه‌های قرآنی، شعر و استعمال عرب پایه‌گذاری نمود و توانست تفاوت‌های دقیق در بافت و سیاق کلام را تشخیص دهد و همچنین مقوله‌های زیبایی‌شناسی را درک نماید.

در پرتو اهمیت و ضرورت مسأله که اختلاف در رویکرد نظریه‌پردازان بلاغت است، جستار کنونی با روش مقایسه‌ای و با تکیه نمودن به مؤلفه‌های موجود در دو مکتب عقلی و ذوقی و با انتخاب دو بلاغ‌دان کلاسیک مذکور، رویکرد آن دو را در این حوزه مورد مطالعه و تحلیل قرار می‌دهد. دلیل انتخاب این دو اندیشمند مسلمان، جایگاه قابل توجه و رویکرد متفاوتشان در علم بلاغت است؛ از این رو، این پرسش‌ها مطرح می‌شود که زمینه‌ها، پیامدها و اقتضائات اتخاذ رویکرد عقل‌گرایانه در تقابل با رویکرد ذوقی - ادبی در بلاغت بیشتر در چه زمینه‌ای است؟ نفی شمول و شمول نفی در رویکرد جرجانی و رازی چگونه بازنمایی شده است؟ و فخر رازی چه استنباطی از کلام جرجانی دارد؟

۱-۱. پیشینه پژوهش

باتوجه به بررسی‌های صورت گرفته، مشخص می‌شود که در ارتباط با تقدیم و تأخیر نفی بر صیغه عموم و مدّ نظر قرار دادن دیدگاه جرجانی و فخر رازی، تاکنون پژوهشی مستقل صورت نگرفته است؛ اما پژوهش‌هایی در مورد آراء شیخ عبدالقاهر جرجانی در کتاب "دلائل الإعجاز" و "أسرار البلاغه" و کتاب "نهاية الإيجاز في دراية الإعجاز" امام فخر رازی انجام شده است که در ذیل به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

پایان‌نامه‌هایی همچون "نهاية الإيجاز في دراية الإعجاز" (۱۳۶۸) از اسماعیل نخعی، "بررسی آراء و نظرات عبدالقاهر جرجانی در حیطه معناشناسی" (۱۳۹۰) از حبیبه آقازاده اول، "الاستعارة عند عبدالقاهر الجرجانی" (۱۹۹۴) از زینب یوسف عبدالله هاشم و "الاستعارة عند فخرالدین الرازی - نهاية الإيجاز نموذجاً" (۲۰۰۵) از فاطمه الزهرا صغیر و مقاله‌هایی چون "بحثی درباره کتاب: نهاية الإيجاز في دراية الإعجاز" (۱۳۶۱) از محمد علوی مقدم، "معناشناسی نظم در تقدیم مسندلیه برای تخصیص و تقویت کلام از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی و سکاکی و ابن عاشور" (۱۳۹۵) از محمد ابراهیم خلیفه شوشتری و محمود قاسمی، "دلالت تقدیم و تأخیر در سیاق نفی و اثبات از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی" (۱۳۹۵) از محمد هادی مرادی و فاطمه کاظمی و "بررسی و نقد تأثیر و تأثر فخر رازی در مباحث بیان، نگاهی به کتاب نهاية الإيجاز في دراية الإعجاز" (۱۳۹۷) از فخرالسادات

طباطبائی و محمد جنتی‌فر، به تحقیق پیرامون آراء بلاغی جرجانی و رازی در حوزه علم بیان پرداخته‌اند.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. ماهیت تقدیم و تأخیر

یکی از مباحث مهم و چالش‌برانگیز علم بلاغت، مبحث تقدیم و تأخیر است. این مسأله از قدیم مورد توجه علمای نحو و بلاغت قرار گرفته است؛ اما بلاغت‌دانان بر خلاف دانشمندان نحوی، در چارچوب سیاق و بافت کلام، اغراض و اهداف تقدیم و تأخیر را مطرح کرده‌اند؛ زیرا از دیدگاه آن‌ها، تقدیم و تأخر کلمات هدف‌های گوناگونی دارد که بافت و سیاق کلام، تعیین‌کننده این اهداف است، مثل تقدیم خبر بر مبتدا و . . .

تقدیم خبر بر مبتدا:

غَيْرُ مُجْدٍ فِي مَلَّتِي وَاعْتِقَادِي نُوْحُ بَاكٍ وَلَا تَرْتَمُ شَادٍ

شاهد در بیت فوق، تقدیم خبر "غَيْرُ مُجْدٍ" بر "نُوْحُ بَاكٍ" و "تَرْتَمُ شَادٍ" است؛ زیرا هدف شاعر، متمرکز کردن سخنش بر "نُوْحُ بَاكٍ" و "تَرْتَمُ شَادٍ" نیست؛ بلکه فایده نداشتن آن دو، مراد و هدف اصلی شاعر است. (أبو حاقه، ۱۹۸۸: ۱۰۰)

گاهی تقدیم مسندالیه مفید تخصیص است، مانند:

غَيْرُ وَمَا أَنَا أَسْقَمْتُ جِسْمِي بِهِ وَمَا أَنَا أَضْرَمْتُ فِي الْقَلْبِ نَارًا

شاهد در این بیت، تقدیم "أَنَا" بر خبر "أَسْقَمْتُ" و "أَضْرَمْتُ" و قرار گرفتن آن بعد از نفی است. در این مثال نفی، متوجه اصل فعل نمی‌شود؛ بلکه فایده این نوع نفی، اثبات فعل برای دیگری است و نفی در این شاهد، متوجه ضمیر "أَنَا" است و در اینجا جایز نیست که گفته شود: ما أَنَا أَسْقَمْتُ وَلَا أَحَدٍ غَيْرِي؛ زیرا منطوق مفهوم را به تناقض می‌کشد. (جرجانی، ۲۰۰۲: ۱۶-۱۷)

تقدیم و تأخیر صرفاً به این موارد ختم نمی‌شود؛ تقدیم و تأخیر در سیاق نفی، از جنبه‌های مختلف مورد اهتمام و عنایت اندیشمندان بوده است، یکی از این موارد آمدن "کل"، قبل و بعد از فعل منفی است که یکی از مباحث بحث‌برانگیز در حوزه بلاغت محسوب می‌شود. جرجانی در باب تقدیم و تأخیر "کل" در سیاق نفی با آوردن شاهد مثال‌های گوناگون، "کل" را در بافت‌های مختلف کلامی مورد تحلیل و بررسی قرار داده است. فخر رازی در این باره ایراداتی را بر شیخ وارد می‌کند که در این تحقیق، آراء این دو اندیشمند تحلیل و بررسی می‌شوند؛ اما لازم است که در ابتدا و برای تبیین اعتراض‌های رازی بر جرجانی و ناهمخوانی نظر عبدالقاهر در نفی شمول با آیات قرآنی،

به‌طور مفصل و دقیق، نظر جرجانی در مبحث نفی شمول تبیین شود تا بتوان به تحلیل و بررسی کلام رازی پرداخت که در ادامه به بررسی شمول نفی از دیدگاه آن‌ها خواهیم پرداخت.

۲-۲. تحلیل و بررسی دیدگاه جرجانی پیرامون نفی شمول

جرجانی اعمال و ترک اعمال فعل را در "کل" دلیلی برای سنجش نفی شمول و نفی عام نمی‌داند؛ در واقع او «شرط اساسی در نفی شمول را آمدن "کل" در حیّز نفی می‌داند (یعنی نفی باید متوجه کل باشد، چه کل معمول فعل باشد چه نباشد) حتی اگر فعل در کل عمل نکند. (جرجانی، ۱۹۹۲: ۲۸۳) با توجه به کلام وی می‌توان گفت که از نظر او، عامل یا غیرعامل بودن فعل با هم برابر است و این دو، معیار سنجش قرار نمی‌گیرند؛ بلکه معیار اصلی، حرف نفی و جایگاه "کل" در کلام است و معمول بودن "کل" برای فعل منفی، دلیل اصلی بر نفی شمول نیست؛ زیرا جمله‌هایی وجود دارند که "کل" معمول واقع نشده؛ ولی اقتضای نفی شمول داشته‌اند. برای تبیین دیدگاه وی در این زمینه بهتر است آراء گوناگون او در باب نفی شمول بررسی شود:

۱. نفی + فعل + کل (فعل منفی + کل) = نفی شمول؛ یعنی حکم برای بعضی اثبات و از بعضی نفی می‌شود؛ مثلاً در شاهد "لم ألقِ كلَّ القوم: همه قوم را ملاقات نکردم" که "کل" معمول فعل منفی قرار گرفته، گفته می‌شود: بعضی از قوم را ملاقات کرده‌ام و همه را ملاقات نکرده‌ام (نفی از عده‌ای و اثبات برای عده‌ای دیگر). جرجانی بیان می‌کند «در چنین شاهد مثالی نمی‌توان گفت: "لم تلقِ واحداً من القوم" هیچ کس از قوم را ملاقات نکرده‌ای.» (جرجانی، ۱۹۹۲: ۲۷۸) با توجه به کلام او، در این شاهد دلیل اصلی، نفی است که متوجه کلیت و عمومیت است هرچند که فعل عامل و "کل" معمول است؛ اما تأثیری در نفی شمول ندارند.

از نظر او وقتی "کل" بعد از فعل منفی قرار می‌گیرد، اثبات بعضی را از نفی شمول حتمی می‌داند؛ زیرا نکره در سیاق نفی را در تقابل با نفی شمول محسوب می‌کند. دیدگاه او در این زمینه مورد انتقاد فخر رازی قرار می‌گیرد و همچنین دیگر اندیشمندان بلاغت (تفتازانی) نیز معتقدند که این نظر شیخ همیشگی نیست و غالباً درست درمی‌آید؛ زیرا آیاتی از قرآن وجود دارند که با این قاعده هماهنگ نیستند؛ در ادامه به تحلیل این آیات خواهیم پرداخت.

در توضیح باید گفت: از آنجا که "کل" جز قیود کلام محسوب می‌شود، عبدالقاهر برای حتمی نمودن اثبات جزء از نفی شمول، مثال‌های گوناگونی از فعل مثبت در کلام مقید را بررسی می‌کند، مانند: «أتانی القوم مجتمعین!»؛ وی بر این باور است که وقتی گفته شود "أتانی القوم" چندین احتمال برای آمدن قوم وجود دارد که همه / بعضی از قوم آمدند یا آمدن آن‌ها به‌صورت پراکنده / همه با هم بوده است. با ذکر "مجمعین" شک در مخاطب برطرف می‌شود که همه با هم آمدند و فایده این

خبر را در ذکر قید "مجتمعین" می‌داند که هدف اثبات متوجه آن است نه اصل فعل. در پرتو همین نگاه، جرجانی بین کلام مثبت و منفی مقید فرقی قائل نمی‌شود و در شاهد: "لم یأتک القوم مجتمعین" بیان می‌کند که نفی بر کلام مقید وارد شده است، نفی متوجه قید است نه اصل فعل و کلامی را که در آن تاکید (کل) باشد از این قسم می‌داند. (جرجانی، ۱۹۹۲: ۲۷۸ - ۲۸۰)

به نظر می‌رسد که جرجانی وقتی می‌گوید نفی شمول، اقتضای حتمی اثبات جزء را دارد، دلالت التزامی^۱ را نیز در نفی شمول قطعی می‌داند؛ یعنی هر نفی عمومی لازمه آن اثبات خاص است. همان‌طور که ذکر شد، وی بر وجه مفید بودن "کل" در کلام تأکید دارد و می‌توان این را دلیلی قرار داد بر اینکه جرجانی در نفی شمول، لزوم ترجیح تأسیس بر تأکید^۲ را مدنظر دارد؛ زیرا او بر این باور است که "کل" وقتی در حیّز نفی بیاید، با نکره در سیاق نفی در تضاد است؛ یعنی نمی‌توان همان معنایی را که نکره در سیاق نفی دارد، برای "کل" در حیّز نفی قائل شد؛ این بدین معنی است که او ساختار معنایی کلام را قبل و بعد از آمدن "کل" در نظر دارد. مثلاً شاهد "لم یقم إنساناً" که شمول و عمومیت نفی را در بردارد، اگر بعد از آمدن "لم یقم کل إنسان" باز نفی عام را برساند، همان تأکید معنای اول می‌شود و ترجیح تأکید بر تأسیس پیش می‌آید و نفی شمول باید اقتضای اثبات خاص را داشته باشد تا معنای جدیدی را به مخاطب منتقل کند. این دیدگاه جرجانی با آیاتی از قرآن همخوانی ندارد که به بحث پیرامون آن خواهیم پرداخت.

۲. نفی + «کل» + فعل (غیرعامل در کل): از آنجا که جرجانی برای سنجش نفی شمول و نفی عام، شرط اصلی و اساسی را نفی و جایگاه "کل" می‌داند، شواهدی را که نفی متوجه "کل" است - با اینکه فعل غیر عامل است - برابر با جمله‌هایی می‌داند که "کل" معمول فعل منفی است؛ یعنی همه را نفی شمول می‌داند که این تأکید است بر کلام او مبنی بر اینکه معیار اصلی آمدن کل در حیّز نفی است.

عبدالقاهر وقتی شرط اساسی را تأثیر نفی در "کل" می‌داند، بیان می‌کند: «اعمال نفی در "کل" اقتضای این را دارد که "کل" در حیّز نفی بیاید و ترک اعمال نفی، خروج "کل" را از حیّز نفی واجب می‌کند؛ بنابراین وی میان حروف نفی تفاوت قائل می‌شود:

الف: اگر حرف نفی، حرفی باشد که از فعل جدا نشود (تقدم تقدیری حرف نفی)، مانند "لم" در شاهدهایی مانند: "كله لم اصنع" و "كله لم اصنع" شمول نفی و نفی شمول به این دلیل نیست که "کل" در شاهد اول معمول فعل واقع نشده و در شاهد دوم معمول فعل واقع شده است. (جرجانی، ۱۹۹۲: ۲۸۳) در "كله لم اصنع" نفی لفظاً و تقدیراً متوجه "کل" نیست و اصل فعل نفی می‌شود و در شاهد "كله لم اصنع" نفی متوجه "کل" است نه اصل فعل و نفی تقدم تقدیری بر فعل دارد.

ب: «اگر حرف نفی، حرفی باشد که از فعل جدا شود، مانند: "ما" و فعل غیرعامل در "کل" باشد، در این صورت معنای کل با وقتی که فعل عامل در "کل" بود، برابر است، چنین ساختاری نفی شمول را در بردارد. در چنین موردی که "کل" بعد از حرف نفی قرار می‌گیرد و فعل غیر عامل است، دو حالت وجود دارد:

۱. حرف نفی «ما» + کُلَّ + فعل (غیرعامل): "كُلَّ" مبتدا: مَا كُلُّ مَا يَتَمَنَّى الْمَرْءُ يُدْرِكُهُ = ما یدرک المرء کُلَّ مایتمناه.

۲. حرف نفی «ما» + کُلَّ + فعل (غیرعامل): "كُلَّ" اسم ما: مَا كُلُّ رَأَى الْفَتَى يَدْعُو إِلَى رَشْدٍ = ما یدعو کُلَّ رَأَى الْفَتَى إِلَى رَشْدٍ. (جرجانی، ۱۹۹۲: ۲۸۴)

در دو مثال فوق، جرجانی بین "کل" وقتی معمول فعل منفی قرار می‌گیرد و "کل" آنگاه که بعد حرف نفی قرا بگیرد و فعل در آن عمل نمی‌کند، تفاوتی قائل نیست و هر دو را نفی شمول می‌داند؛ زیرا عامل اصلی را نفی می‌داند که در هر دو مورد متوجه "کل" است و تقدم لفظی دارد.

جرجانی برای اثبات قطعی دیدگاه خودش در این حوزه، شاهد‌های گوناگونی را از کلام عرب ذکر می‌کند که با تشریح دقیق و با ذکر دلایل گوناگون سعی در تثبیت نظر خود دارد. وی در این زمینه اشاره خاصی به حرف "لا" نداشته است؛ ولی به نظر می‌رسد برای حرف نفی "لا" کاربردی مانند حرف نفی "ما" فرض کرده است.

۲ - ۲ - ۱. ناهمخوانی تعریف جرجانی از نفی شمول با بعضی آیات قرآنی

تعریف جرجانی از نفی شمول چون به‌طور قطع و یقین، اثبات جزئی را به همراه داشت، با بعضی آیات قرآن سازگار نیست. وی وقتی درصدد اثبات جز برای نفی شمول است، با آوردن مثال‌های گوناگون در قالب کلام مثبت و منفی یک نظر قطعی را بیان می‌کند و حتی تأکید بر این دارد که اگر "کل" در حیّز نفی بیاید و نفی متوجه اصل فعل شود، معنی تباه می‌شود که این قطعی بودن اثبات جزء را می‌رساند؛ اما این قاعده بلاغی جرجانی با بعضی آیات قرآن در تناقض است. «بعضی (تفتارانی) معتقدند که سخن عبدالقاهر در اینجا یک قانون کلی نیست؛ بلکه بیشتر جاها چنین است.» (عرفان، ۱۳۷۸: ۴۶۶)

﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ﴾ (بقره / ۲۷۶)، ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ (حدید / ۲۳)، ﴿وَلَا تُطِيعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ﴾ (قلم / ۱۰) در چنین آیاتی نفی، نفی عام است با اینکه "کل" در حیّز نفی آمده است. با قاعده‌ای که وی برای نفی شمول تعریف کرد، اثبات جز از این آیات درست نیست؛ یعنی صحیح نیست گفته شود: «اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ بَلْ يُحِبُّ بَعْضَ الْمُخْتَالِ»

به نظر می‌رسد جرجانی در تلاش است تا با شاهدهای گوناگون، یک قاعده بلاغی را تثبیت و همیشگی کند. وی برای قطعی نمودن اثبات خاص بیان می‌کند: «اگر کسی گمان کند که می‌تواند "لم أر القوم کلهم" را برابر با "لم تر واحداً منهم" قرار دهد، لازم است برای رفع شک خود در قرار گرفتن "کل" بعد از فعل نهی دقت کند، مثلاً در "لا تضرب القوم کلهم" را اگر برابر با "لا تضرب واحداً منهم" قرار دهد، دچار اشتباه شده است.» (جرجانی، ۱۹۹۲: ۲۸۱)

چنین استنباط می‌شود که وی بر این باور است که وقتی "کل" بعد از فعل منفی قرار می‌گیرد، برابر است با زمانی که "کل" بعد از فعل نهی واقع می‌شود؛ یعنی چون اثبات جزء در نهی قطعی است، در نفی نیز چنین است. این دلیل جرجانی که ختم کلام او محسوب می‌شود، برای حتمی نمودن اثبات خاص نیز با آیات قرآن سازگار نیست. "لا تطع کلّ حلال مهین" که هم اسلوب نهی است، هم "کل" در حیز نفی است؛ ولی نمی‌توان نفی کلیت و عمومیت را از آن برداشت نمود؛ البته خود جرجانی در سراسر کتابش بیان می‌کند که استنادش به شعر و کلام عرب است؛ یعنی "کل" بعد از کلام نفی را هم سلب جزئی می‌گفتند و نمی‌توان اینجا به‌طور قطع مقایسه‌ای که او بین فعل منفی و نهی داشت را - با اینکه هر دو با آیات قرآنی سازگاری نداشتند - زیر سوال برد؛ زیرا نظریه او در این زمینه با توجه به مکانیسم‌های معرفتیش (شعر و استعمال عرب) سنجدیده می‌شوند و وقتی در کلام عرب، اثبات بعضی در این دو مقوله حتمی بود، نمی‌توان دیدگاه او را زیر سؤال برد.

۲-۳. واکاوی دیدگاه فخر رازی درباره سلب عموم و پیامدهای رویکرد عقلانی او

از دیدگاه فخر رازی، میان تقدیم صیغه عموم بر نفی و تقدیم نفی بر عموم تفاوتی هست؛ وی مانند جرجانی به تحلیل دقیق این مبحث نمی‌پردازد، از جمله اشاره‌ای به تفاوت‌های حروف سلب ندارد و اعمال و ترک اعمال فعل را در مسندلیه مسور (دارای) به "کل" مطرح نمی‌کند؛ ولی می‌توان از ایرادی که بر جرجانی وارد می‌کند، دیدگاه‌های او را بررسی کرد.

۲-۳-۱. نفی + «کل» = سلب عموم

رازی در تعریف سلب عموم، تعاریف یکسانی ندارد که به ترتیب و در ضمن بحث، نظراتش بررسی خواهند شد. به دلیل اینکه هر سلب عمومی به دلالت التزامی، اثبات خاص را به دنبال دارد، لازم است ابتدا دیدگاه‌های رازی پیرامون دلالت التزامی بیان شوند. «وی دلالت التزام را که یک دلالت معتبر نزد منطق دانان است، بی‌اعتبار برمی‌شمارد؛ با این باور که مثلاً دلالت لفظ "جود" بر حاتم درست نیست، چون ممکن است برای امری لوازم نامتناهی باشد و دلالت لفظ بر تمامی لوازم نامتناهی خود محال است و یا ممکن است لازمی در نزد شخصی "بین" و در نزد شخص دیگر "غیر بین" باشد.» (حسنی، ۱۳۷۳: ۲۴)

وی در جایی دیگر بیان می‌کند «دلالت التزام را نباید در علوم به کار گرفت و مورد استفاده قرار داد، چون دلالتی مهجور است.» (حسنی، ۱۳۷۳: ۳۴) در تفسیر این نظر رازی آمده است: «مراد فخر رازی این است که زبان علوم، زبان دقی است و زبان دقی، صریح و روشن است و دلالت التزام صراحت و روشنی را بر می‌دارد و این دقی بودن یکی از تفاوت‌های زبان علم و سایر زبان‌ها (مانند: زبان عرف، زبان نمادی و زبان شعر) است.» (قراملکی و اصغری، ۱۳۸۱: ۶۱)

وی در تعریف نخست، اساس دلالت التزام را زیر سؤال می‌برد و اشاره‌ای مستقیم به عدم اعتبار دلالت التزام در علوم و معتبر بودن آن در زبان عرف ندارد؛ ولی با توجه به توضیح او می‌توان گفت که تعریف نخست وی از بی‌اعتبار بودن دلالت التزام بیشتر متوجه متن ادبی است تا علوم؛ زیرا با شاهد آوردن "جود" معنی‌المعنی را مدنظر قرار داد و بحث پیرامون معنای دوم با ادبیات که ریشه در ذوق دارد، رابطه تنگاتنگی دارد. از طرفی با توجه به این تعریف او از دلالت التزام، چنین برداشت می‌شود که وی با بی‌اعتبار محسوب کردن دلالت التزام، ذوق را نیز بی‌اعتبار می‌داند. در تعریف دوم خود دلالت التزام را فقط در علوم نامعتبر می‌داند که اینجا می‌توان استثنا قائل شد و گفت: دلالت التزام را در عرف و استعمال قبول دارد. تناقض‌گویی رازی که از مهم‌ترین پیامدهای رویکرد عقلانی او محسوب می‌شود، در تعریف دلالت التزام نمایان است؛ زیرا او دلالتی را که مهجور دانسته، در جایی دیگر مجبور به پذیرش آن می‌شود.

از نظر او، «سلب عموم منافاتی با اثبات جزئی از آن ندارد؛ اگر بگویی: "لم أفعل كلَّ كذا، بل بعضه" (یعنی همه را انجام ندادم و می‌توان گفت به جز فلان و فلان.)» (رازی، ۲۰۰۴: ۱۹۲) رازی در تعریف اولیه خود از سلب عموم، اثبات خاص را قبول می‌کند و نفی را متوجه "کل" می‌داند. با قبول اثبات خاص، ملزم به قبول دلالت التزامی می‌شود. نظر او پیرامون پذیرش اثبات خاص از نفی شمول با تعریف دوم او از دلالت التزامی سازگار است؛ اما با اساس برداشت او که دلالت التزامی را به‌طور کلی مهجور می‌داند، در تقابل است که پیامد رویکرد او در این مقوله نیز کاملاً مشخص است. وی با تعریفی که از سلب عموم و عموم سلب ارائه می‌دهد، اعتراض‌های مختلفی بر جرجانی وارد می‌کند، او نظر عبدالقاهر را در قطعی بودن اثبات جزء از سلب عموم قبول ندارد و همچنین بر بیت شعری:

قَدْ أَصْبَحَتْ أُمَّ الْخِيَارِ تَدْعِي عَلَيَّ ذَنْباً كُلَّهُ لَمْ أَصْنَعِ

که اساس تمام دیدگاه‌های جرجانی در مبحث تقدیم و تأخر "کل" است، اعتراض وارد می‌کند. ابتدا اعتراض او بر نظر جرجانی در قطعی بودن اثبات جزء از سلب عموم و بعد بیت فوق بررسی می‌شود:

۲-۳-۲. اعتراض فخر رازی بر جرجانی و تناقض‌گویی در کلام وی

«از ویژگی‌های علمی فخرالدین این بود که گفته‌های پیشینیان را انتقاد می‌کرد و هر مسأله‌ای را که بزرگان مطرح می‌کردند بر آن خرده می‌گرفت. هرچند در ایراد و اعتراض کوشا بود؛ اما به اثبات چندان علاقه‌ای نداشت.» (حلبی، ۱۳۷۱: ۳۸/۱) از جمله افرادی که رازی به نقد آراء او پرداخته است، عبدالقاهر جرجانی بود که پیامدهای رویکرد فلسفی رازی را می‌توان در ایراداتی که در بحث سلب عموم بر جرجانی وارد می‌کند، به وضوح دید. در این جا هم اعتراضات او بر عبدالقاهر و هم تناقض‌گویی او بررسی می‌شود.

وی بیان می‌کند که «جرجانی قاطعانه نظر می‌دهد که نفی عموم حتماً اقتضای اثبات جزئی از آن را دارد، به این معنا اگر کسی گفت: "لم أفعله کله" باید حتماً بگوید: "و فعلت بعضه" در حالی که چنین نیست و نفی عموم همان‌گونه که اقتضای عموم نفی را نمی‌کند، اقتضای این را هم ندارد که جزئی از آن حتماً اثبات شود.» (رازی، ۲۰۰۴: ۱۹۲)

۲-۳-۱. نقد و بررسی رأی رازی

در نقد و بررسی رأی رازی ذکر چند نکته ضروری است؛ الف) به نظر می‌رسد از نظر رازی وقتی جرجانی بیان می‌کند: اگر کسی گفت: "لم أفعله کله" باید حتماً بگوید: "و فعلت بعضه"؛ وگرنه نیازی به آوردن نفی شمول نبود و می‌توانست نفی عام بیاورد و بر آن بود با "کلُّ کذا لم أفعله" تفاوت داشته باشد و معنای جدیدی در برداشته باشد. می‌توان گفت که وی اثبات خاص را از دیدگاه جرجانی به‌مثابه ابزاری می‌داند که بتواند میان نفی عام (شمول نفی) و نفی شمول تفاوت قائل شود تا لزوم ترجیح تأکید بر تأسیس پیش نیاید. واضح است که این اعتراض رازی بر جرجانی دقیق نیست؛ زیرا جرجانی برای اثبات قطعی نفی شمول تأکید فراوانی دارد که برای فهم فایده "کل" جایگاه آن را بعد از فعل مثبت (کلام مثبت) بررسی کنید که شرح آن به‌طور مفصل بیان شد؛ در واقع، معنای جدید (تأسیس) داشتن نفی شمول و اثبات بعض از آن را به این دلیل جرجانی حتمی دانسته که میان "لم یقم انسان" و "لم یقم کل الانسان / انسان" باید تفاوتی باشد؛ یعنی اثبات جز را در شاهد دوم حتمی می‌داند تا با شاهد اولی برابر نباشد و لزوم ترجیح تأکید بر تأسیس پیش نیاید.

ب) همچنین رازی بیان می‌کند: نفی شمول نمی‌تواند اقتضای اثبات بعض را داشته باشد؛ زیرا نمی‌توان از آن اقتضای شمول نفی نمود. به نظر می‌رسد رازی بر این باور است که در شاهد "لم أفعله کله" که به دلالت مطابقه نفی شمول را می‌رساند؛ چون نمی‌توان به دلالت مطابقه یا التزام نفی عام را از آن استنباط کرد، نمی‌توان اثبات جزئی را هم برای آن حتمی دانست. می‌توان منشأ این دیدگاه او را در تعریف خاصی که از دلالت مطابقه ارائه می‌دهد، بررسی کرد؛ وی بر این باور است

«دلالت مطابقی مستلزم دلالت التزام است؛ یعنی همان‌گونه که التزام بدون مطابقت یافت نمی‌شود، مطابقت نیز بدون التزام نیست.» (قراملکی و اصغری، ۱۳۸۱: ۵۳) وی برای اینکه دلالت مطابقه را مستلزم دلالت التزام بدانند، دلیل محکمی ارائه نمی‌دهد؛ زیرا از نفی شمول، نفی عام استنباط کردن چه به دلالت التزامی چه به دلالت مطابقه محال است؛ ولی اثبات جز به دلالت التزامی غیرممکن نیست. اینجا رازی برای ایراد وارد کردن به شیخ به دیدگاه خاص خود از دلالت مطابقه متوسل می‌شود و این اعتراض او با دیدگاه اولش در مورد دلالت التزام سازگار است که به طور کلی آن را رد می‌کند؛ ولی با دیدگاه دوم او در تقابل است؛ زیرا لازمه دیدگاه دوم او، قبول دلالت التزام در زبان عرف بود، در حالی که اساس تمام نظریه‌های جرجانی، زبان عرف و استعمال است، چیزی که خود جرجانی به آن معترف است. حتی در مبحث تقدیم و تأخیر "کل" اساس کار خود را بیت شعری که ریشه در عرف دارد، قرار می‌دهد. شاید رازی چنین استنباط کرده باشد که جرجانی یک قاعده کلی برای تمام متون اعم از علمی و ادبی صادر کرده است که این برداشت رازی به عدم توجه او به لایه متن جرجانی برمی‌گردد؛ زیرا تمام استندهای عبدالقاهر از زبان شعری و کلام عرب است. می‌توان این مورد را مصداق قرار داد برای کسانی که معتقدند رازی در اعتراض و نقد بر پیشینیان تبحر دارد؛ ولی در پاسخ‌گویی به آن‌ها ناتوان است که این عدم پاسخ‌گویی منجر به تناقض‌گویی‌های زیادی در کلامش می‌شود.

(ج) با توجه به اینکه رازی در تعریف نفی شمول بیان کرد که نفی شمول با اثبات بعض منافاتی ندارد، می‌توان گفت: منظور رازی این است که اگر کسی نفی عام به کار برد نفی، عام است و نمی‌توان استثنایی قائل شد؛ اما اگر نفی شمول آورد هم می‌تواند استثنایی قائل شود و هم می‌تواند استثنا قائل نشود. چنین استنباطی با توجه به تناقض‌گویی‌های رازی در دلالت التزامی است. این تعریف با دیدگاه نخست او از دلالت التزامی کاملاً در تضاد است و حتی مصداق کامل تعریف دومش قرار نمی‌گیرد. در تعریف اولش، مهجور دانستن دلالت التزام بود که این مهجور دانستن با جایز بودن اثبات خاص به تناقض کشیده می‌شود. تعریف دومش رد دلالت التزام در علوم که لازمه آن قبول در زبان عرف است و اگر این پذیرش حتمی و قطعی باشد، باز با جایز دانستن اثبات خاص به تناقض کشیده می‌شود؛ ولی اگر این پذیرش حتمی و قطعی نباشد، با جایز دانستن اثبات خاص سازگار است.

اینجا نمی‌توان نظر داد که رازی برای استثنا قائل شدن نفی شمول، معنا را در نظر داشت یا خیر؟ زیرا در نمونه شعر اختلافی او با جرجانی با اینکه استثنا قائل شدن مخل معنا می‌شود، وی قائل به استثنا می‌شود:

قَدْ أَصْبَحَتْ أُمُّ الْخِيَارِ تَدْعِي

عَلَيَّ ذَنْبًا كُلَّهُ لَمْ أَصْنَعِ

برای تبیین نظر رازی بهتر است اول دیدگاه جرجانی در مورد بیت فوق بیان شود:

نظر عبدالقاهر: «جرجانی در شرح بیت فوق، نظر همه کسانی را رد می‌کند که مرفوع بودن "کل" را دلیل بر این می‌دانند که شاعر از ضرورت شعری استفاده کرده است، در حالی که مرفوع آوردن ضرورتی نداشته است و بر این باورند که با منصوب آوردن "کل" وزن بیت دچار خلل نمی‌شد و همان معنای مورد نظرش اراده می‌شد. وی معتقد است که هدف شاعر از رفع "کل" فقط به خاطر نیازی است که به آن داشته است (معنای مورد نظرش)؛ زیرا منصوب آوردن "کل" مانع اراده معنای مورد نظر شاعر می‌شود. شاعر می‌خواهد بگوید: گناه مورد ادعای ام‌خیار را انجام نداده است نه کمی از آن را نه بیشتر آن را و نه مقداری از آن را و نه همه آن را. منصوب آوردن "کل" مانع اراده این معنا می‌شود و اقتضای این را دارد که بعضی از گناهان را انجام داده است.» (جرجانی، ۱۹۹۲: ۲۷۸) شایان ذکر است جرجانی بیت فوق را پایه و اساس تمام نظرات خود در مبحث نفی شمول و نفی عام قرار می‌دهد.

نظر رازی: «وی بر این باور است که با توجه به تعریف نفی شمول و شمول نفی، تفاوت بین رفع و نصب در بیت فوق آشکار می‌شود:

اگر "کله" مرفوع باشد، نفی افاده عموم و شمول می‌کند و شاعر می‌تواند خود را از جمیع گناهان مبرا سازد و غرض او محقق شود، اگر "کله" منصوب باشد نفی، نفی شمول است و منافاتی با ارتکاب بعضی گناهان از سوی شاعر ندارد. در این صورت؛ هدف شاعر محقق نمی‌شود.» (رازی، ۲۰۰۴: ۱۹۲)

بررسی دیدگاه رازی: با توجه به نظر رازی در مورد بیت فوق می‌توان گفت او مانند جرجانی وقتی نفی متوجه "کل" باشد، هرچند نفی متأخر واقع شود و فقط تقدم تقدیری داشته باشد را نمونه ای از نفی شمول محسوب می‌کند؛ ولی نفی شمولی که اثبات بعض را از آن قبول دارد، با اعتراضات و ایراداتی که رازی بر شیخ وارد می‌کند و همچنین مدنظر قرار دادن بیت مذکور می‌توان گفت رازی گرایش خاصی در چالش کشیدن دیگران دارد و سعی دارد در مواردی که با آنها مخالف است، به هر طریقی نظر خود را بیان کند. ایشان اثبات جزء به صورت حتمی از نفی شمول را در دیدگاه جرجانی رد می‌کند و آن را محال می‌داند؛ در حالی که در جاهای مختلف خودش متهم به پذیرش اثبات بعض می‌شود، از جمله بیت:

قَدْ أَصْبَحَتْ أُمُّ الْخِيَارِ تَدْعِي

عَلَيَّ ذَنْبًا كُلَّهُ لَمْ أَصْنَعِ

وی در رد نظر جرجانی (اگر کسی گفت: "لم أفعله كلاً" باید حتماً بگوید: "وفعلت بعضه" بیان کرد که نفی شمول نمی‌تواند اثبات جز داشته باشد (رد دلالت التزامی)؛ ولی در "کله لم أصنع" با منصوب

خواندن "کل" اثبات جز را جایز می‌داند، حتی اگر مخلّ معنا باشد، از آنجا که نفی شمول به دلالت مطابقه سلب و دلالت التزامی اثبات را می‌رساند. اعتراض بر این بیت شعر، با تعریف اول رازی که اساس مبانی نظری او از دلالت التزام است، کاملاً در تضاد و تقابل است؛ زیرا او در تعریف اولش، دلالت التزام در متن ادبی را مهجور خواند و به صراحت، معنی‌المعنی را بدلیل لوازم نامتناهی و بین و غیر بین بودن زیر سوال برد، ولی در این بیت شعر با جایز دانستن اثبات بعض، وی ملزم به پذیرش دلالت التزامی و معنی‌المعنی می‌شود و همچنین قبول ذوق از سوی او در بیت فوق شعر محرز است.

۲-۳-۳. استناد به خطاب در کلام رازی

رازی با ایراداتی که بر نظر جرجانی در سلب عموم وارد می‌کند و نظر او را در این زمینه رد می‌کند، عبارتی می‌آورد که با مبانی نظری جرجانی هماهنگ و با اصل مبانی نظری خودش در تضاد است؛ وی عقیده دارد اگر کسی بگوید: «لم افعل کله، بل بعضه» و این اثبات جزئی به دلیل خطاب (زبان عرف) باشد، درست است.» (رازی، ۲۰۰۴: ۱۹۲) با توجه به این توضیح؛ یعنی وی اثبات جز به دلالت التزامی را در نفی عمومی‌ای قبول دارد که منشأ آن خطاب باشد.

تناقض‌گویی‌های فخر رازی که ریشه در تشکیک فلسفی او دارند، کاملاً مشخص می‌شوند. وی دلالت التزام به دلیل خطاب را قبول دارد، در حالی که در تعریف اول خود، آن را کاملاً رد می‌کند و برای بی‌اعتبار نامیدن دلالت التزامی به خطاب استناد می‌کند؛ زیرا دلالت‌های ثانوی مثل دلالت بخشش بر حاتم ریشه در خطاب دارند. از طرفی به کلام جرجانی که منشأ آن چیزی جز خطاب نیست، ایراد وارد می‌کند؛ اما با تعریف دوم او که دلالت التزامی را در علوم رد و در زبان عرف قبول می‌کند، سازگار است که باز اعتراض بر کلام جرجانی با تعریف دوم او از دلالت التزامی مطابقت ندارد.

به نظر می‌رسد؛ رازی برای ایراد بر جرجانی به لایه متن ادبی او توجهی نداشته است؛ در کتاب "مختصر المعانی" آمده است: جرجانی برای اثبات قواعد بلاغی به دلیل خطاب و به شهادت ذوق و به استعمال عرب استناد کرده است (تفتازانی، ۱۴۱۱: ۷۴)؛ یعنی در مقام مکالمه، عرب وقتی نفی را اول و "کل" را بعد می‌آوردند، هدفشان نفی جزئی بود. از آنجا که خطاب ریشه در ذوق دارد، اگر رازی خطاب را قبول دارد، باید ذوق را هم قبول داشته باشد.

می‌توان گفت با اینکه فخر رازی با اتخاذ رویکرد عقل‌گرایانه سعی داشت راه جدیدی را در بلاغت باز کند و همچنین ایراداتی بر رویکرد ذوقی - ادبی عبدالقاهر وارد کند که این رویکرد را عامل پراکنده‌گویی او می‌دانست، عبدالقاهر با آوردن استشادهای فراوان و تحلیل‌های فنی و ادبی دقیق و به دور از تناقض‌گویی، سعی در تفهیم نظریه‌های خود داشت؛ اما این روش او مورد انتقاد

شدید رازی قرار گرفت؛ ولی رازی نتوانست در تحلیل مسائل بلاغی به طور کامل از ذوق فاصله بگیرد؛ هرچند در تقسیم‌بندی مطالب و وارد کردن اصطلاحات منطقی و فلسفی چون سلب عموم و عموم سلب و ... به بلاغت موفق بود و روش او الگوی دیگران از جمله سکاکی قرار گرفت؛ اما به حدی در عجین ساختن منطق و فلسفه با بلاغت اغراق کردند تا اینکه این دانش را با ریختن در چارچوب علوم عقلی از آن تربیت ذوقی و لطافت واقعی‌اش دور ساخته‌اند.

همچنین می‌توان گفت که ممکن است رازی لایه متن را مدنظر داشته، ولی مخالف با برداشت ذوقی شیخ بود که این خود با قبول خطاب و پذیرش دلالت التزامی در زبان عرف از طرف او تناقض دارد؛ البته باید گفت که مخالفت با برداشت‌های ذوقی در سراسر کتاب رازی یکنواخت نیست؛ یعنی او با روشی که در پیش گرفت، نتوانست روند یکسانی را همانند جرجانی پیش ببرد. ضد و نقیض صحبت کردن را از لابه‌لای متن کتابش می‌توان فهمید. شاید رویکرد عقلی و تشکیک فلسفی بیش از حد او باعث شده که روند ثابتی را در سراسر کتاب نداشته باشد و این نوسان هم‌سو و ناهم‌سو بودن با جرجانی تا آخر کتابش ادامه دارد.

۲- ۴. شمول نفی از دیدگاه جرجانی

کل (مبتدا) + فعل منفی (خبر) = شمول نفی؛ جرجانی بر این باور است: «عبارت "کلُّ ذلک لم یکن، ولكن کان بعض ذلک" جایز نیست؛ زیرا مفهوم به تناقض کشیده می‌شود و آن را برابر با این مثال "لم یأتی واحدٌ منهم، ولكن أتانی بعضهم" می‌داند.» (جرجانی، ۱۹۹۲: ۲۸۳)

وی این ساختار جمله را نفی شمول می‌نامد و بر این باور است که اثبات و نفی بعض در اینجا جایز نیست. در واقع می‌توان گفت حکم نفی شمول را مثل حکم نکره در سیاق نفی می‌داند. از نظر او "لم یأتی واحدٌ منهم" با "کلُّ ذلک لم یأتی" یک حکم را دارند که نفی، تک تک افراد را فرا می‌گیرد.

جرجانی در این مبحث تأکید زیادی بر ساختار معنایی دارد و آوردن "کل" را قبل و بعد از فعل منفی، تابع معنی می‌داند و بر این باور است که نباید معنای مراد نادیده گرفته شود و گرنه مفهوم به تباهی و فساد کشیده می‌شود؛ وی در این مجال به بیت زیر استناد می‌کند:

کیف؟ وکلُّ لیسَ یعدو حِمَامَه
وَلَا لِامْرِئٍ عَمَّا قَضَى اللّهُ مَرَحُلُ

معنی مراد؛ بدون شک "هیچ کس از مرگش فرار نمی‌کند" است. اگر همین معنا را با عبارت: "فکیف و لیس یعدو کلُّ حِمَامَه" بیان شود، با تاخیر "کل" معنا به تباهی و فساد کشیده می‌شود که لازمه آن می‌شود: "بعضی از مردم از مرگ در امانند و زندگی جاودانه‌ای دارند" (جرجانی، ۱۹۹۲: ۲۸۱ - ۲۸۲) این دیدگاه عبدالقاهر، تأییدی است بر نظر او در باب نفی شمول که تاخیر "کل" از فعل منفی را نفی جزء و اثبات بعض از آن را به طور قطع، قبول دارد.

شایان ذکر است جرجانی در تمامی شواهدی که اثبات جز را حتمی می‌دانست، "کل" را به اسم معرفه اضافه می‌کند. وقتی اختلاف بین نکره در سیاق نفی و آمدن "کل" در حیّز نفی را بررسی می‌نماید، اشاره‌ای به اختلاف معنایی جملات "لم آخذ کل الدراهم" با "لم آخذ کل دراهم" و همچنین "لم أر کل القوم" با "لم أر کل قوم" ندارد. اینکه از نظر او "لم آخذ دراهم" با "لم آخذ کل دراهم" که هر دو نکره در سیاق نفی هستند؛ ولی شاهد اول بدون "کل" و شاهد دوم با اضافه شدن "کل" برابر هستند یا با هم اختلاف دارند را تبیین نکرد. با این تفاوت که با استناد به همین بیت شعر که "کل" نکره است و وقتی در حیّز نفی قرار می‌گیرد، از نظر او معنا به تباهی کشیده می‌شود، می‌توان گفت طبق نظر او وقتی نفی متوجه کل باشد او برای معرفه و نکره بودن "کل" وقتی نفی متوجه آن باشد، تفاوتی قائل نیست.

۲- ۵. عموم سلب از دیدگاه رازی

«صیغة عموم + سلب = عموم سلب: به عنوان مثال در شاهد؛ "کلّ کذا لم أفعله" نفی، نفی عام است. اگر بگویی: "کلّ کذا لم أفعله و فعلت بعضه" اثبات جزئی نقضش می‌کند» (رازی، ۲۰۰۴: ۱۹۱)؛ یعنی هیچ یک را انجام ندادم و دیگر نمی‌توان چیزی را از آن استثنا کرد و گفت به جز فلان و فلان؛ زیرا نفی همه را فرا می‌گیرد و اثبات بعض از آن جایز نیست. رازی در این اینجا که نفی متوجه "کل" نیست و اصل فعل را نفی می‌کند با جرجانی هم عقیده است؛ اما مانند جرجانی به بررسی دقیق آن نمی‌پردازد.

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد؛ چنین برداشت می‌شود که اندیشمندان مسلمان با رویکردهای مختلفشان همواره به علم بلاغت توجهی خاص داشتند. از میان نظریه‌پردازان در حوزه بلاغت، عبدالقاهر جرجانی و فخر رازی دیدگاهی متفاوت نسبت به بلاغت و قواعد آن دارند. بر اساس دو رویکرد ذوقی - ادبی و کلامی - فلسفی در بلاغت، می‌توان گفت تأثیر این دو مکتب در جای جای آراء بلاغی جرجانی و رازی نمود یافته است؛ بررسی آراء بلاغی تقدیم و تأخیر "کل" در سیاق نفی در آراء جرجانی دلالت بر این مهم دارد. جرجانی با پرهیز کردن از استدلال‌های عقلانی متکلمان به خوبی توانسته است با استناد به شواهد گوناگون و استمداد از کلام عرب که ریشه در گرایش ذوقی و غریزی او دارد، به تجزیه و تحلیل نفی عام و شمول نفی پردازد و این سبک خاص او باعث شد که کلام او کاملاً از تناقض‌گویی به دور باشد و در تشریح مقوله‌های بلاغت، روند ثابت و یکسانی داشته باشد.

دقت نظر جرجانی در تقسیم‌بندی‌هایی که برای نفی شمول قائل است تا اثبات خاص را از آن حتمی بداند، به وضوح دیده می‌شود؛ تلاشی که وی در جهت تثبیت نهایی اثبات خاص از نفی شمول دارد، باعث می‌شود که این قاعده جرجانی با بعضی آیات قرآن سازگار نباشد؛ اما این به منزله زیر سؤال بردن نظر او نیست؛ زیرا این ناهمخوانی ریشه در مکانیسم‌های معرفتی او (شعر و استعمال عرب) دارد که احتمال اندکی در یقینی نبودن این مکانیسم‌ها وجود دارد.

فخر رازی که توجه خاصی به تلخیص دو کتاب "دلائل الاعجاز" و "أسرار البلاغه" جرجانی داشته، با بسنده نمودن به شواهد اندک که ریشه در گرایش عقلی او دارد، به نقد آراء عبدالقاهر در مبحث نفی شمول می‌پردازد و پیامد رویکرد او را به وضوح می‌توان در بحث نفی شمول او دید. او در ابتدا حتمی بودن اثبات خاص را در کلام جرجانی رد می‌کند؛ اما در پاسخ‌گویی به اعتراض‌ها و ایرادهایی که وارد می‌کند، عاجز می‌ماند. با توجه به تحلیل آراء او می‌توان اوج پیامد رویکردش را در دیدگاه او پیرامون نفی شمول و افاده اثبات خاص داشتن از آن دید که به چهار رأی ختم می‌شود:

رأی اول: در تعریف نفی شمول، اثبات خاص از آن را قبول داشت که با قبول اثبات خاص ملزم به پذیرش دلالت التزامی می‌شود. دلالت التزامی که در ابتدا آن را بی‌اعتبار و مهجور محسوب می‌کند و به‌طور کلی حجیت آن را زیر سوال می‌برد و بعد دلالت التزام را در متون غیرعلمی می‌پذیرد و با قبول دلالت التزامی در متون غیرعلمی، باز دلالت التزامی را در استنادهای جرجانی که ریشه در زبان عرف دارند (متن ادبی) زیر سؤال می‌برد.

رأی دوم: ریشه در این دارد که از نظر او دلالت مطابقه، مستلزم دلالت التزامی است، اثبات خاص را از نفی شمول محال می‌داند.

رأی سوم: اثبات جز از نفی شمول را جایز می‌دانست؛ حتی اگر مغلّ معنا باشد که باز ملزم به پذیرش دلالت التزامی می‌شود.

رأی چهارم: اثبات خاص از نفی شمول را حتمی می‌داند، مشروط به اینکه منشأ آن خطاب باشد، در اینجا نیز ملزم به پذیرش دلالت التزامی می‌شود.

از دیگر پیامدهای رویکرد رازی، استفاده از اصطلاحات منطقی همچون سلب عموم، عموم سلب و صیغه عموم است؛ اما جرجانی با توجه به روش ذوق‌محور خود از نفی شمول، شمول نفی و به جای صیغه عموم از "کل" استفاده می‌کند.

پی‌نوشت‌ها:

۱- دلالت لفظ است بر چیزی که خارج از معنی موضوع له است؛ ولی معمولاً با آن ملازم و همراه است. (خوانساری، بی‌تا:

۲ - تأسیس: افاده معنایی دیگر است که قبلاً حاصل نشده است. (مناوی، ۱۴۱۰: ۱۵۶) تأکید: عبارت است از تکرار معنایی که قبلاً حاصل شده است. (جرجانی، ۱۴۰۵: ۷۱)

منابع

منابع عربی

- القرآن الکریم
- أبو حاقه، أحمد. (۱۹۸۸). **البلاغة والتحليل الأدبي**؛ الطبعة الأولى، لبنان - بیروت: دار العلم للملایین.
- التفتازانی، سعدالدین. (۱۳۹۱). **مختصر المعانی**؛ قم: مؤسسه دارالفکر.
- الجرجانی، رکن الدین محمد بن علی بن محمد. (۲۰۰۲). **الإشارات والتنبیهاة فی علم البلاغة**؛ تعلیق: ابراهیم شمس الدین، الطبعة الأولى، لبنان - بیروت: دار الکتب العلمیة.
- الجرجانی، عبدالقاهر. (۱۹۹۲). **دلایل الإعجاز**؛ تعلیق: محمود محمد شاکر، القاهرة: مکتبه الخانجی.
- الجرجانی، علی بن محمد. (۱۴۰۵). **التعريفات**؛ تحقیق: ابراهیم الیاری، الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب العربی.
- حسین، عبدالقاهر. (۲۰۰۱). **المختصر فی التاریخ البلاغة**؛ القاهرة: دار غریب للطباعة والنشر والتوزیع.
- رازی، فخرالدین. (۲۰۰۴). **نهاية الأیجاز فی درایة الإعجاز**؛ الطبعة الأولى، لبنان - بیروت: دار صادر.
- سلامة، جمعة العاجلین. (۲۰۰۸). **إتجاهات البلاغة فی القرنین السادس والسابع الهجرین**؛ جامعة مؤتة - القسم للغة العربیة، رسالة دکتوراة فی الأدب والنقد.
- مطلوب، احمد والبصر، کامل حسن. (۱۹۹۹). **البلاغة والتطبیق**؛ العراق: وزارة التعلیم العالی والبعث العلمی.
- المناوی، محمد عبد الرؤوف. (۱۴۱۰). **التوقیف علی مهمات التعریف**؛ تحقیق: محمد رضوان الدایة، الطبعة الأولى، بیروت: دار الفكر المعاصر.

منابع فارسی

- حسنی، سید حسن. (۱۳۷۳). **بررسی و داوری در مسائل اختلافی میان دو فیلسوف اسلامی: خواجه نصیر طوسی و امام فخر رازی**؛ چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- خوانساری، محمد. (بی تا). **فرهنگ اصطلاحات منطقی**؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- دهقانی فیروزآبادی، حامد. (۱۳۹۱). «رویکرد عقل‌گرایانه به دانش بلاغت، پیامدها و بازتاب‌ها»؛ پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت؛ دوره ۱، شماره ۲، صص ۲۱ - ۴۰.
- رازی، امام فخر. (۱۳۷۱). **تفسیر کبیر مفاتیح الغیب**؛ ترجمه علی اصغر حلبی، جلد اول، چاپ اول، تهران: اساطیر.

- رازی، فخرالدین. (۱۳۸۱). **منطق الملخص**؛ تحقیق احد فرامرز قراملکی و آدینه اصغری نژاد، تهران: دانشگاه امام صادق.

- عرفان، حسن. (۱۳۷۸). **کرانه‌ها؛ شرح فارسی: کتاب مختصر المعانی؛** جلد اول، چاپ سوم، قم: هجرت.



فصلية لسان مبین العلمية

(بحوث في اللغة العربية وآدابها)

الترقيم الدولي الموحد للطباعة: ٢٣٥٥-٨٠٠٢

الترقيم الدولي الإلكتروني: ٣٥١٦-٢٦٧٦



دراسة مقارنة في آراء عبدالقاهر الجرجاني والإمام فخر الرازي البلاغية حول التقديم والتأخير

نفي الشمول وشمول النفي نموذجاً*

الهام بابلي بهمه^١، عباس اقبالي^٢، على نجفي ايوكي^٣

^١ طالبة دكتوراه في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة كاشان، إصفهان، إيران

^٢ *أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة كاشان، إصفهان، إيران

^٣ أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة كاشان، إصفهان، إيران

ملخص المقالة

نوع المادة:	الملخص
مقاله محكمة	أدى الاختلاف في وجهات نظر المفكرين المسلمين في مجال علم البلاغة إلى تقديم التعاريف المختلفة للموضوعات البلاغية من قبل أصحاب الرأي حيث قدم البلاغيون تعاريف متباينة لموضوع بلاغي واحد فلا يمكن تجاهل دورها في فصل البلاغة عن الذوق الأدبي وتبني المنهج العقلاني. في ضوء أهمية الموضوع وهو الاختلاف في منهج البحث عند البلاغيين، تحاول هذه الدراسة على المنهج الوصفي - التحليلي مقارنة ونقد آراء عبد القاهر الجرجاني (٤٧١ هـ) وفخر الرازي (٦٠٦ هـ) وهي تعتمد على الاتجاه الكلامي - الفلسفي لفخر الرازي في مسألة التقديم والتأخير البلاغي مركزة على نفي الشمول وشمول النفي. تشير نتائج الدراسة إلى أن العالمين كانا متفقين القول في تعريف شمول النفي ولم يقدموا في تعريف نفي الشمول تعريفا واحدا حيث يمكن القول إن اتجاه الرازي الكلامي - الفلسفي كان مؤثرا سلبيا في ضعف إدراكه لكلام الجرجاني والسبب يرجع إلى التناقضات التي تعتري كلامه عن الدلالة الإلزامية ومن ثم لا بد له أن يعترف بدور الذوق وهو الحجر الأساس في آراء الجرجاني، في قضية نفي الشمول واتجاهه هذا، جعله يقدم تعاريف متباينة ومتناقضة من نفي الشمول. من ناحية أخرى، هناك آيات في القرآن الكريم لا تتوابع وجهة نظر الجرجاني معها في مسألة نفي الشمول.
تاريخ الوصول:	
١٣٩٩/٠٩/٠٤	
تاريخ القبول:	
١٤٠٠/٠٢/١٢	

كلمات مفتاحية: عبدالقاهر الجرجاني، فخر الرازي، التقديم، التأخير، سلب الشمول، شمول النفي.

الاقتراب: الهام بابلي بهمه، عباس اقبالي، على نجفي ايوكي (١٤٠٠). دراسة مقارنة في آراء عبدالقاهر الجرجاني والإمام فخر الرازي البلاغية حول التقديم والتأخير نفي الشمول وشمول النفي نموذجاً، مقاله محكمة، السنة الثالثة عشر، الدورة الجديدة، العدد الخامس والأربعون، خريف



المعرف الرقمي: 10.30479/lm.2021.13597.3060

الناشر: جامعة الإمام الخميني العالمية - حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.